

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی - پژوهشی

سال نهم - شماره چهارم - زمستان ۱۳۹۵ - شماره پیاپی ۳۴

بررسی موادی از منشور بین‌المللی حقوق بشر در سبک خراسانی

(ص ۳۱۷-۳۴۲)

زهره اسدی^۱، کامران پاشایی فخری (نویسنده مسئول)^۲، پروانه عادل زاده^۳

تاریخ دریافت مقاله: پاییز ۱۳۹۴

تاریخ پذیرش قطعی مقاله: زمستان ۱۳۹۴

چکیده

در طول تاریخ، مذاهب و مکاتب به طرح نظریه‌های خود درباره حقوق برابر انسانها پرداخته و سعی در اجرای عدالت مورد نظر خود داشته‌اند. تلاشهایی که در چند قرن اخیر انسجام یافته در نهایت با تصویب منشور بین‌المللی حقوق بشر در سال ۱۹۴۶ وارد مرحله نوینی شده است. در این مقاله که به بررسی مفهوم حقوق بشر در سبک خراسانی می‌پردازد، موادی از منشور در آثار شاعران این سبک بررسی شد. آنچه به دست آمد، نشان دهنده این است که ایرانیان در طول تاریخ، چه بسا، با وجود داشتن نظریه‌ها و قوانین دینی و اجتماعی قوی در زمینه عدالت و حقوق انسان، در عمل، از معیارها و ارزشها دور شده‌اند و کم نیستند روزگاری که در حق هم اجحاف کرده‌اند. مواردی چون شکدجه‌های ظالمانه، تبعیض نژادی و طبقاتی، عدم آزادی عقیده، عدم تاثیرگذاری مردم در حکومت و انتخاب حاکمان، پاسخگو نبودن حکام در برابر اعمال خود، نبود حق برابر برای زنان و... جزو مواردی هستند که در اشعار دوره مورد نظر مصادیق فراوانی دارد. البته در حیطه اعتقاد و عمل موارد قابل قبول نیز قابل توجه هستند.

کلمات کلیدی: سبک خراسانی، حقوق بشر، عدالت.

zohrehasadi.m@gmail.com

pashayikamran@yahoo.com

adelzadehparvaneh@yahoo.com

^۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه آزاد اسلامی تبریز

^۲ دانشیار زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه آزاد اسلامی تبریز

^۳ استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی تبریز

۱- مقدمه

افراد، در جوامع مختلف با هر نظام حکومتی، مطابق قواعد و قوانین همان نظام، دارای حق و حقوقی هستند که برخورداری از آن حق و حقوق، عدالت محسوب میشود و بی بهره شدن از آن ظلم. اگر عده ای از افراد جامعه نسبت به عده ای دیگر با شرایط برابر، نتوانند از امکانات اجتماعی و اقتصادی آن سرزمین بهره بگیرند، ظلم صورت گرفته است. عدالت، ضمن حفظ قرارداد اجتماعی بین افراد جامعه و ایجاد صلح و آرامش، جامعه را در مسیر پویایی، تعالی و پیشرفت قرار میدهد. برای برقراری عدالت در جامعه، همه افراد و دستگاههای حکومتی باید ایفای نقش کنند و این نقش در حکومتهای فردی برای شخص اول قدرت، برجسته تر نمایان میگردد.

تلاشهای مستمر بشر در طی قرون و در اشکال مختلف در نهایت به تصویب قوانینی در زمینه ایفای حقوق انسانها در زمینه های مختلف شده که مهمترین آن منشور بین المللی حقوق بشر است.

«منشور حقوق بشر میکوشد تا ساحت عمل و فعالیت ابزارهای سیاسی جامعه را روشن

گرداند. این اعلامیه که در سال ۱۹۴۸ به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسید، به عنوان سندی که مادر اسناد حقوق بشری دوره حاضر است، بیشترین نقش را در توسعه حقوق بین الملل ایفا کرده است. اعلامیه مشتمل بر ارزشهایی است مانند حق حیات، حق برخورداری از آزادی و امنیت فردی، شناسایی هر فرد به عنوان یک انسان در برابر قانون، تاکید بر ضرورت آزادی از بردگی و منع کار اجباری و شکنجه یا برخورد های خشن و غیر انسانی و اهانت آمیز، تاکید بر برابری انسانها، آزادی عقیده و بیان و آزادی اجتماعات و انجمنها و تاکید بر برابری شهروندان در استخدام دولتی و مشارکت آنان در امر حکومت و...» (حقوق بشر و حقوق بشردوستانه، قربان نیا: ۳۸-۳۹)

مطالعات میان رشته‌ای که ابتدا در دهه سوم قرن نوزدهم در علوم اجتماعی و پس از آن در سایر حوزه‌های علوم انسانی پدید آمد، رویکردی است که می‌تواند راهگشای بسیاری از مسائل باشد. از آنجا که یکی از آئینه‌های اصلی انعکاس فرهنگ، باور و ارزشها، ادبیات است، بسیاری از عقاید، عادات و ارزشها در قالب شعر و نثر نمایان شده و محفوظ مانده اند و جایگاه انسانها، وظایف و حق و حقوقشان را میتوان با جستجو و تأمل، در لایه های مختلف ادبیات دریافت.

مقاله حاضر به بررسی مباحثی از حقوق بشر در سبک خراسانی میپردازد. سوال اصلی این

بود آیا این مفاهیم در اشعار سبک خراسانی به عنوان اشعار آغازین فارسی نمودی دارند یا خیر؟

فرضیه مورد نظر این بود که حقوق بشر از لحاظ تئوری تا حد زیادی قوی و غنی بوده اما

در عمل، شاهد تجلی رضایت بخشی از مفاهیمی که اکنون حقوق بشر نامیده می شوند، نیستیم.

شیوه کار بدین صورت بود که بعد از مطالعه کتابها و مقالات حقوقی و بررسی تاریخ دوران

مورد نظر، به تبیین موارد مورد مطالعه و جمع آوری شواهد، پرداخته شد و بعد از گردآوری شواهد به تحلیل و بررسی آنها اقدام گردید.

در بررسی شاهنامه و سایر کتب سبک خراسانی، باید مد نظر داشت که با توجه به دوره های زمانی مختلفی که وجود دارد، گاهی ویژگیهای فرهنگی و مذهبی در قسمتهای مختلف آن، با هم تفاوت دارند.

در زمینه بررسی مسایل حقوقی مخصوصاً حقوق بشر در ادبیات فارسی پژوهشهایی در سال های اخیر صورت گرفته است. البته در مورد موضوع این رساله یعنی بررسی مفاهیم حقوق بشر در سبک خراسانی کاری مستقل انجام نشده است.

۲- بحث

«سبک شعر فارسی دری را از آغاز نیمه دوم قرن سوم تا پایان قرن پنجم «سبک خراسانی» مینامند. سبک خراسانی به لحاظ تاریخی سلسلههای طاهری، صفاری، سامانی و غزنوی را در برمیگیرد. البته بحث اصلی مربوط به دوره سامانیان و غزنویان است. (سبک شناسی شعر، شمیسا: ص ۲۰) «شعر دوره سامانی شعری شاد و پر نشاط است و روحیه تساهل و خوش باشی را تبلیغ میکند. علل آن یکی روحیه ایرانیان کهن، دوم رفاه سیاسی و اقتصادی در زمان سامانیان و سوم زندگانی خود شاعران است که صله های گران می گرفتند و مرفه می زیستند. شعر این دوره واقع گراست و اوضاع دربارها محیط زندگی روابط ارباب و کنیز و غلام، تفریحات و... را منعکس میکند. شاعران با معارف پیش از اسلام آشنایند و مفاهیم اسلامی نیز در ابعاد گسترده ای بر آثار این دوران، تاثیر دارد..»

اوضاع شعر و شاعری دوران غزنوی کمی متفاوت است. نخستین شاهان غزنوی به دلایل سیاسی و اقتصادی مجال چندانی برای توجه به شعر و ادب نداشتند، اما بعد از پادشاهی محمود و در پی لشکرکشیهای وی به هندوستان، به شیوه خلفای بغداد، دربار با عظمت و پر شکوهی بر هم زدند و برای تبلیغ و نام آوری به جلب و تشویق شاعران مداح و دانشمندان پرداختند. در این دوران دویست ساله، شرایط، حکومتها و فرهنگها تغییراتی جزئی یا کلی داشته اند و با توجه به تعداد زیاد شاعران این دوران و تفاوتهای فردی و محیطی هر کدام بحث بسیار گسترده ای پیش روست که با توجه به تعداد محدود صفحات مقاله به اختصار بیان شده است. آنچه در ذیل به عنوان بررسی مباحثی از حقوق بشر آورده میشود نمایانگر یک نمای کلی و عمومی است. در بسیاری از موارد، شعری هستند که نظراتی متفاوت با عصر خود داشته یا در بعضی مقوله ها دارای نظراتی چندگانه بودند.

۲-۱- دادگری حاکمان و تاثیر آن در تامین حقوق اولیه جامعه:

طبق ماده ۲۵ منشور حقوق بشر، «هر انسانی سزاوار یک زندگی با استانداردهای قابل قبول برای تأمین سلامتی و رفاه خود و خانواده اش؛ از جمله تأمین خوراک، پوشاک، مسکن، مراقبتهای پزشکی و خدمات اجتماعی ضروری است...». عدل و داد از مفاهیم کلیدی حقوق بشر است. مردم در همه اعصار، برای رسیدن به رفاه و امنیت در زمینه های مختلف، وابسته به حاکمان

بوده و هستند. در سبک خراسانی قصاید مدحی بسیار رواج دارد و پادشاهان و امرای عادل و دادگر ستوده شده اند. البته در بسیاری از موارد نیز ممدوح، بویی از عدل و داد و فضایی که به او نسبت داده میشود نبوده! و ظلم و ستم و کشت و کشتار امرای ظالم مخفی مانده یا با دلایلی واهی توجیه شده است.

اسدی طوسی ستایشگر عدل و داد شاهان و امراست. هنگامیکه گرشاسب، شاه طنجه را شکست داده و بعد از کشتن او به آباد کردن آن سرزمین میپردازد:

همه طنجه را از سر آباد کرد اسیرانش را یکسر آزاد کرد
فراوان ز هر شهر و هر بوم و مرز نشاند اندرو مردم کشت و ورز
هم از تخم شه پادشاهی نشاست بر او رسم باژ آنچه بُد کرد راست
(گرشاسب نامه: ۴۵۱)

بوسعید، عارف نامی پادشاهان را چنین پند میدهد:

شاهها ز دعای مرد آگاه بترس وز سوز دل و آه سحرگاه بترس
بر لشکر و بر سپاه خود غره مشو از آمدن سیل به ناگاه بترس
(بوسعید ابوالخیر: ۱۳۷)

در ستایش احمد بن عبدالصمد وزیر سلطان مسعود، ایمن بودن مردم از او و در آشوب بودن دشمنان و بدخواهان مردم در دوران وزارتش را بیان میدارد. این وزیر با ضعف نرم و ملایم است و با بداندیشان سخت کمان:

ما را رمه بانیست نه زو در رمه آشوب نه ایمن ازو گرگ و نه سگ زو به فغانست
هرگز نکند با ضعف سخت کمانی با آنکه بداندیش بود سخت کمانست
(منوچهری: ۱۵)

همچنین در توصیف خواجه ابوالحسن حسن:

فضل و کرم کرد تست جود و سخا ورد تست دولت شاگرد تست گوهر و عقل اوستاد
(همان: ۱۷)

شاعران مداح عدل و داد بودند اما این عدالت همیشه واقعی نبود و در بیشتر مواقع زاده تخیل شاعر! شاعران هر کاری که ممدوح انجام می داد، می ستودند و با توجیحات مذهبی بزرگترین ظلمها را نیز عدل و داد می نمایاندند. در ابیات زیر فرخی کشت و کشتار مردم ترکستان را نه تنها ظلم محسوب نمیکند بلکه زبان به ستایش محمود میگشاید:

به جنگ مرو و جنگ بلخ و جنگ میله زان لشکر به خاک اندر فکندستی فزون از قطره باران
به ترکستان سرایی نیست کز شمشیر تو صد ره در آن شیون نکردستند خاتونان ترکستان
(فرخی: ۲۵۷)

در شاهنامه و به ویژه در خطبه پادشاهیها که در واقع اعلان خطمشی سیاسی هر پادشاه است، صدها بیت در شرح فضیلت عدل و داد آمده است. همچنین در میانه داستانها، مکرر در این باره سخن رفته است؛ مال مردم را نباید گرفت، پادشاه نباید پیمان بشکند، باید برای رفع مظالم به بار نشیند، به تهیدستان کمک کند (در دولت ساسانی یک دیوان خیرات و میرات نیز بود)، پادشاه باید حتی المقدور گناهکاران را با پوزش خواهی آنها ببخشد یا به زندان کردن آنها بسنده کند، دست به خونریزی نزند، ایجاد امنیت، آگاهی از حال مردم، خواندن اعمال شاهان گذشته و دهها نکته دیگر.

تو گر دادگر باشی و پاکدل زهر کس نیابی به جز آفرین
(شاهنامه: ۱۲۹)

فریدون پس از پیروزی بر ضحاک، در سراسر کشور سفر میکند و به آبادانی و داد می‌پردازد:

تو گر دادگر باشی و پاکدل زهر کس نیابی به جز آفرین
(همان: ۱۲۹)

و زان پس فریدون به گرد جهان به نیکی بست از همه دست بد
بیاراست گیتی به سان بهشت به جای گیاه، سرو و گلبن بکشت
بگردید و دید آشکار و نهان چنانک از ره هوشیاران سزد
(همان: ۳۲)

این داد و دهش، دو کارکرد مهم دولت هستند که از طرفی ناظر بر شناسایی بیطرفی و عدالت آیینی است و از طرفی با کاربست عدالت توزیعی، رفاه عمومی تامین می‌شود. فردوسی دردهای عمومی را شناسایی میکند و در قالب اندرز، گاه از زبان خود و گاه از زبان شخصیت‌های شاهنامه، به حکمرانان گوشزد می‌کند:

که گر چند بد کردن آسان بود به فرجام زو جان هراسان بود
چو بی رنج باشی و پاکیزه رای ازو بهره یابی به هر دو سرای
اگر پیشه دارد دلت راستی چنان دان که گیتی بیاراستی
(همان: ۱۰۸۲)

دوران زرین پادشاهی کیخسرو نیز پر از گسترش عدل و تلاش برای برقراری و پایداری نیکی است. در شاهنامه، کیخسرو نمودار خوبی و دادگری ایزدی است. سفر در سراسر کشور و آباد کردن ایران از نخستین کارهای اوست:

بگسترده گرد جهان داد را بکنند از زمین بیخ و بیداد را
به هر جای ویرانی آباد کرد دل غم‌گنان از غم آزاد کرد
زمین چون بهشتی شد آراسته ز داد و ز بخشش پر از خواسته
(همان: ۳۰۴-۳۰۵)

۲-۲- جایگاه و حقوق زنان

« در نظام حقوقی ساسانیان با زن در همه موارد نه به عنوان عامل، بلکه به عنوان موضوع حقوقی رفتار شده است. البته توجه به وی به تدریج، حتی اگر شرایط قدیمی صوری هم حفظ می شد، افزایش می یافت. این پیشرفت که به موازات افزایش تضمین حقوق بردگان در عصر ساسانی ادامه داشت، در داستان عا شقانه روابط خسرو دوم با سوگلی وی شیرین نیز انعکاس میابد. در اغتشاشات قبل از بر تخت نشستن یزدگرد سوم، هرچند برای مدت کوتاهی، شاهزاده خانم آذرمیدخت حکومت را در دست داشت.

معهدا در سراسر آسیای غربی (به علاوه بیزانس) نظریات تندی درباره موقعیت زن در انظار عمومی انتشار داشت و موجب کردن زنان و محدود کردن آنان در حرم جایگزین آن می شد. در دیلم در پایان قرن چهارم هجری زنان اجازه داشتند فقط شبها در لباس سیاه از خانه خارج شوند و از طبس در کویر نمک گزارش شده است که هنوز در سال ۴۴۴ هر زنی که با مردی از غیر خویشاوندان خود صحبت می کرد مجازاتش مرگ بود. در گیلان مانند اغلب فرهنگهای ابتدایی کارهای مشکل کشت و زرع به زنان واگذار می شد.

این نوع محدودیت و در تنگنا قرار دادن زن برخلاف برداشت دیگر نواحی مانند طبرستان بود که هر چهارده روز یک بار بازار هفتگی در «پریم» تشکیل می شد و به پسران و دختران جوان این فرصت را می داد که با یکدیگر آشنا شوند. این بدان معنی بود که در بین این جمعیت روستایی - و بیشتر زرد شتی - حجاب هنوز به مرحله عمل در نیامده بود. البته در تمام این موارد گزارشهای موجود بسیار مختصرتر از آن است که بتواند این مساله را روشن کند که تا چه حد آن چه راجع به رابطه مرد با جنس مخالف در بین اسکان یافتگان، کوچ نشینان، مهاجران به شکل پراکنده و مجتمع، متهلان، مجردان، نجیب زادگان و غیره میدانیم، جنبه عمومی داشته است.

تحول شدید برای رسیدن به آزادی بیشتر و تا حدی رهایی کامل از قیود راه نفوذ ملل ترک با خود به ایران و به طور کلی به آسیای مقدم آوردند. ترکان همینکه خود را به سرعت با تمدن آسیای مقدم هماهنگ ساختند، به زنان نیز میدان و سیعتری برای حضور در انظار عمومی دادند. اکنون نه فقط زنان می توانستند خود را به وسیله فعالیت‌های نیکوکارانه مشهور سازند و مساجد و مدارس وقف کنند، بلکه پیوسته به شکلی فزاینده، اگر چه سیاستنامه خطری در این امر میبیند، نقشی سیاسی نیز ایفا می کردند. ترکان خاتون یکی از بیوه های ملکشاه به برادر شوهر خود اسماعیل (حدود سال ۴۸۶) پیشنهاد ازدواج داد تا بدین وسیله بتواند کوشش کند که در تحولات سیاسی در جهت منافع پسرش محمود، تاثیر بگذارد. این جسارتها طبیعتا بی خطر هم نبود، چنانکه همسر برکیارق طی نبردی کشته شد (۴۸۸). البته بر طبق اسامی حکام عصر سلجوقی، هیچ زنی در دوره فرمانروایی این سلسله به حکومت نرسیده است. این امر نکته ای است که ابتدا

نزد قراختاییها که از آسیای شرقی آمدند (۵۶۶) و به شدت تحت تاثیر فرهنگ چینی قرار داشتند و سپس نزد مغولان نیز کاملا قابل مطالعه است. (تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی (جلد اول). اشیپولر: ۱۹۰-۱۸۷).

اگر شرایط عموم زنان را در نظر بگیریم در دوران مورد نظر، جامعه، حکومت، تجارت و تحصیل در اختیار مردان است و زنان برخوردار از مواهب مردان، بسیار محدودند. در این میان شاعران و اندیشمندان جامعه نیز همچون سایر اقشار جامعه دیدگاه سنتی خود را نسبت به زن حفظ کرده اند و در مثبتترین حالت، شاعرانی را مییابیم که دارای افکار و سخنانی متناقض در مورد زنان هستند. زنان با توجه به آن چه از اشعار به جا مانده از آن دوران برداشت میشود، دارای پایینترین جایگاه اجتماعی و کمترین حقوق انسانی بودند. بیشتر شاعران زن را موجودی ارزشمند و دارای عقل و خرد و درک و شعور نمیدانند و برای آنان جایگاه و حق و حقوقی برابر قائل نیستند، زنان اکثرا جنگجو و باعث آزار همسران و پدران خود هستند، کاری جز مکر و نیرنگ ندارند، رازدار نیستند و... هر قدر زنی شرمگینتر و کمزنگتر و خانه نشین تر باشد، ارزشمندتر محسوب میشود. زادن فرزند پسر از افتخارات آنان است.

«از جمله شاعران مطرح این دوره ناصرخسرو است. ناصرخسرو اسماعیلی است و پیروان اسماعیلیه نسبت به سایر مذاهب قدر و منزلت بیشتری برای زنان قائل بوده اند. بنابراین از آن نوع زن ستیزی امثال انوری و خاقانی در شعر او دیده نمی شود. البته به پیروی از فرهنگ حاکم بر جامعه و روزگار خود، گونه ای مردسالاری بر ذهن و اندیشه و آثار وی حاکم است. او دنیا و گیتی را زن میپندارد و چون روزگار و دنیا کج رفتار و بدکردار است، این صفات را هم زنانه میداند و جهان را «زن جادو» مینامد که حيله گر و مکار است و درصدد فریبکاری همه انسانهاست. او معتقد است که مرد مانند عقل از عالم برین و ماوراء است و زن همچون نفس از عالم فرودین. مرد بنا به خصوصیات سر شتی اش میتواند با تکیه بر بصیرت، حدود روحانی را بشناسد، اما زن فقط حدود جسمانی را میشناسد و توانایی شناخت حدود روحانی را ندارد.

با وجود این ناصرخسرو زنان برجسته دین را میستاید و ابیات بسیاری در ستایش ایشان دارد. حضرت فاطمه زهرا (س)، بیشترین ستایش نامه ها را به خود اختصاص میدهد. در مقابل، ابیاتی در مذمت عایشه دارد. زنانی چون منیژه و زلیخا ظالم و فریبکارند و مایه گمراهی مرد و گناهکار ازی.

وقتی با این مبانی اعتقادی که بر جامعه آن روزگار حاکم بود، به نقد خصلتهای زنان

پرداخته شود نتایج تحقیر آمیزی به دست خواهد آمد:

گفت با خواجه یکی روز ازین خوش مردی	خنک آنکس که زن خوب بمیرد او را
گفت ای خواجه زن خوب تو داری امروز	گفت خوب است اگر مرگ پذیرد او را
زن چرا شاید آن را که بری بر سر چاه	در چه اندازی و کس به که نگیرد او را

مارگیری را ماری ز سر سله بجست گفت هل تا برود هرکه بگيرد او را
(انوری: ۵۱۸)

ناصر خسرو معتقد است تن زنان زیر زیور و زینت، اما جانیشان بی جلوه و جمال است:
تن زیر زیب و زینت، جان بی جمال و رونق با صورت ر جالی، در سیرت نسایی
(ناصر خسرو: ۴۹۲)
(زن در آینه شعر فارسی، ناصر خسرو، جودی نعمتی: ۲۹۵)

منوچهری در تهنیت جشن مهرگان و مدح مسعود غزنوی، رزبان خطاب به تاک رز که باردار شده!
چنین میگوید:

گفتم ای زن تو بهتر ز زنان باشی از نکوکاران و ز شرمگنان باشی
پاکتن باشی و از پاکتنان باشی هر چه می گفتم «ارجو» که چنان باشی
(منوچهری: ۲۰۴)

در ادامه سرزنش تاک، اشاره میکند که زنان مکار و حيله گرند و کسی یارای مقابله با مکر آنان را ندارد و راست گفته اند که زنان را نباید عزیز داشت!

به کدامین ره بیرون شده ای زین دز راست گویند زنان را نگوارد عز
بر نیاید کس با مکر زنان هرگز بر هوا رفتی چون عیسی بی معجز
(همان: ۹۸۲)

فخرالدین اسعد گرگانی زنان را نازک دل، سست رای، خوش باور و ساده لوح می داند:
مباد آن زن که بیند روی ایشان که گیرد ناستوده خوی ایشان
ز نان نازک دلاند و سست رایند بهر خو چون برایشان بر آیند
زنان گفتار مردان راست دارند به گفت خوش تن ایشان را سپارند
زن ارچه زیرک و هشیار باشد زبون مرد خوش گفتار باشد
بلای زن در آن باشد که گویی تو چون مه روشنی چون خور نکویی
(گرگانی: ۳۶)

زنان سست و ناتوان هستند و دارای هزاران خوی بد:
زنان هر چند سست و ناتوانند دل آرای دلیران جهانند
هزاران خوی بد باشد در ایشان سزد گر دل نبندد کس بر ایشان
(همان: ۱۰۷)

اسدی توسی نیز در این معنی، چنین میسراید:
هر آن کاو نترسد ز دستان زن ازو در جهان رأی دانش مزن
زن نیک در خانه ناز ست و گنج زن بد چو دیوست و مار شکنج
ز دستان زن هر که ناترس کار روان با خرد نیستش سازگار
زنان چون درختند سبزه آشکار ولیک از نهان زهر دارند بار
(همان: ۲۶۰)

او هنر و افتخار زنان را در آن میدانند که پسر زاینند:

هنرشان همین است کاندر گهر به گاه زهه مردم آرند بر
(همان: ۲۶۰)

بعضی شاعران از زن و زندگی گریزان بوده یا دست کم در شعر چنین مینمایانند. از جمله این شاعران رودکی، ناصر خسرو و سنایی هستند:

حکیم رودکی، پدر شعر فارسی فرزانه و خردمند را کسی میدانند که به زن و فرزند تمایلی نداشته باشد: ندارد میل فرزانه به فرزند و زن هگرز
ببرد نسل این هر دو نبرد نسل فرزانه
(رودکی: ۱۴۹)

یا در شعر دیگری چنین میسراید:

عیال نه، زن و فرزند نه، معونت نه
ازین همه تنم آسوده بود و آسان بود
(همان: ۸۳)

ناصر خسرو نیز چنین سفارش میکند:

منه برجان خود بار زر و زن
قدم بر تارک این هر دو برزن
(همان: ۵۵۰)

و در شعری دیگر:

مرد را دل شکسته دارد جفت
تیر را پای بسته دارد جفت
جفت باشی خدای ندهد بار
فرد باشی خدای باشد یار
(همان: ۲۰۳)

کسایی نیز از وبال فرزند و عیال مینالد:

ستوروار بدین سان گذاشتم همه عمر
که برده گشته فرزندم و اسیر عیال
(کسایی: ۳۷)

طبق ماده ۱۶ منشور حقوق بین الملل زنان و مردان در ازدواج و در صورت جدایی، از شرایط و حقوق یکسانی برخوردارند. منوچهری در مدح مسعود غزنوی به مطلبی اشاره میکند که هر چند در این شعر نفرینی بیش نیست اما در طول تاریخ این سرزمین فراوان رخ داده است. چه بسا زنانی که بی هیچ گناهی طلاق داده شده و رها شده اند:

زین جهانداران و شاهان و خداوندان ملک
هر که نبود بنده تو بی‌ریا و بی‌نفاق
هر یکی را مال، گردد بی‌ربا دادن، حرام
هر یکی را زن، شود بی‌هیچ گفتاری، طلاق
(منوچهری: ۶۰)

همین پدر هنگامی که داستان ازدواج دختر و جمشید را می‌شنود دختر را بدترین دشمن پدر میدانند. هر چند در ادامه از سخنان خود عدول کرده و زبان به ستایش دختر می‌گشاید اما میتوان گفت چنین اعتقادی بن مایه اصلی اعتقاد مردم آن دوران در مورد زن بوده است:

چنین گفت دانا که دختر مباد
به نزد پدر دختر ار چند دوست
چو باشد، به جز خاکش افسر مباد
بتر دشمن و مهترین ننگش اوست
(همان: ۳۹)

علی رغم فضای سراسر تحقیر و توبیخی که در مورد زنان عادی جامعه وجود داشته، دسته ای دیگر از زنان مورد مدح قرار می گرفتند. اینان زنانی دور از دسترس بودند که یا در زمانهای پیشین زندگی می کردند یا در دربارها و حرمسراها. زنان اشرافزاده و زنان مذهبی از جمله زنان مورد احترام و ستایش شاعران بودند.

امیر معزی در ستایش «تاج الدین خاتون» مادر سلطان سنجر و محمد:

ای اصل ملک و دولت ای تاج دین و دنیا
ای قبله دو دولت هر دو پناه عالم
ای عا بده چو مریم ای زا هده چو زهرا
ای مادر دو خسرو هر دو جمال دنیا
فرمان تو روان است از هند تا به صنعا
توقیع تو عزیز است از شام تا به غزنین
(امیر معزی: ۷)

«گورنگ» دختری دارد که بعدها همسر جمشید میشود. اسدی در توصیف آن دختر چنین میسراید:
نه روزی ز فرمانش کردی گذر
که جفت آن گزیند که بپسندد او
نه هرگز به کس دادی او را پدر
چنان بود پیمانش با ماهروی
(گرشاسب نامه: ۲۳)

برای بررسی جایگاه و حقوق زنان در شاهنامه پیچیدگیهای فراوانی وجود دارد مسلماً عواملی چون مذاهب و اقوام مختلف و پادشاهان و زمانهای گوناگون در این امر دخیل و موثرند. مخصوصاً که آنچه شاهنامه از فرهنگ ایران کهن منعکس میکند، مربوط به طبقات بالای جامعه است. در دوران اساطیری و پهلوانی، پادشاه شدن یک زن، سابقه ندارد. اما در دوران تاریخی بعضی از زنان به پادشاهی میرسند. از جمله پوران، آرم دخت، گردیه، قیدافه و همای.

«پوران» دختر خسرو دوم، از سال ۶۲۸ تا ۵۹۱ پیش از میلاد پادشاه بود. فردوسی در شرح پادشاهی او:
بر آن تخت شاهیش بنشانند
چنین گفت پس دخت پوران که من
بزرگان بر او گوهر افشانند
همی داشت این زن جهان را به مهر
نخواهم پراکندن انجمن
نخستین چینی گفت کای بخردان
نجست از بر خاک باد سپهر
(همان: ۱۳۴۱)

در مورد «آرم دخت»:

یکی دخت دیگر بدآرم نام
بیا مد به تخت کایان بر نشست
ز تاج بزرگان رسیده به کام
نخستین چینی گفت کای بخردان
گرفت این جهان جهان را به دست
جهان گشته و کارکرده ردان

همه کار بر داد و آیین کنیم
کزین پس همه خشت بالین کنیم
(همان: ۱۳۴۲)

«گردیه» خواهر بهرام است و پس از ابراز لیاقت و کاردانی از سوی خسرو پرویز به شهربانی
ری برگزیده میشود. شهری که پیش از آن به دست مرد بد نام و رخساره زرد، ویران شده بود.
ابا گردیه گفت کز آرزوی
زن چاره گر برد پیشش نماز
به من بخش ریرا خرد یاد کن
دل غمگنان از غم آزاد کن
(همان: ۱۲۹۴)

بهمن حکم میکند پادشاهی به «هما» و پس از او به فرزندی برسد که در شکم دارد، چه
پسر باشد چه دختر:

چنین گفت کاین پاک تن چهرزاد
سپردم بدو تاج و تخت بلند
ولی عهد من او بود در جهان
اگر دختر آید برش گر پسر
به گیتی فراوان نبوده ست شاد
همان لشکر و گنج با ارجمند
هم آن کس کزو آید اندر نهان
ورا باشد این تاج و تخت پدر
(همان: ۷۷۳)

هما در شرایطی به پادشاهی میرسد که بهمن فرزند پسری داشته است:
پسر بد مر او را یکی شیر گیر
که ساسان همی خواندیش اردشیر
(همان: ۷۷۳)

«قیدافه» پادشاه اندلس بود و با خردمندی و زیرکی تمام توانست اسکندر را از حمله به
سرزمینش منصرف کند:

زنی بود در اندلس شهریار
جهان جوی بخشنده «قیدافه» بود
خردمند و با لشکری بیشمار
ز روی بهی یافته کام و سود
(همان: ۸۱۷)

شهر «هروم» که ذکر آن در شاهنامه آمده، شهری است که تماماً در اختیار زنان است و
به دست آنان اداره میشود. شاید این بانوان با بانوان جنگجوی آمازون بی ارتباط نباشند.

همی رفت با نامداران روم
که آن شهر یکسر زنان داشتند
بدان شارسان شد که خوانی هروم
کسی را در آن شهر نگذاشتند
(همان: ۸۳۳)

وقتی اسکندر، فیلسوفی را به همراه پیک خطاب به شهر هروم میفرستد، پیک چنین گزارش میدهد:
چو دانا به نزدیک ایشان رسید
همه لشکر از شهر بیرون شدند
همه شهر زن دید و مردی ندید
به دیدار رومی به هامون شدند
(همان: ۸۳۳)

در دوران ساسانی، ریاست خانواده مانند گذشته با مرد (کذک خدای) بوده است، با وجود آن که در دوران ساسانیان زنان از نوعی آزادی های اجتماعی برخوردار بودند و حتی بعضی از آنان به مقام سلطنت نیز رسیده اند، ولی مرد عنصر برتر جامعه را تشکیل می داد و فرزند پسر، هم از نظر اقتصادی و هم از نظر اجتماعی دارای ارج بیشتری بوده است.

از جمله آداب و رسوم گفتنی و ارزشمند درباره زنان این بود که اگر در خانواده ای بزرگ، پادشاه یا امیری یا پهلوانی می مرد، این امر باعث کم لطفی و بی توجهی در حق زنان نمی گردید. زنان حتی اگر دستور یا پیشنهادی پس از مرگ شوهر صادر می کردند از نفوذ خاص برخوردار بود. پس از آنکه «دارای سوم» از دنیا می رود، همسرش به بزرگان و نام آوران نامه مینویسد که باید همگی سلطنت اسکندر را بپذیریم. تمام بزرگان مملکت و کشور به دستور و پیشنهاد ایشان توجه و از آن اطاعت میکنند و آن زن با اطمینان به اسکندر نامه مینویسد که ما همگی پس از دارا تحت فرمان توایم و کسی از حکم شما سر پیچی نخواهد کرد. اینک قسمتی از نامه «دلارای» مادر روشنگر و همسر دارا خطاب به اسکندر:

چو شاه زمانه ترا برگزید	سر از رای او کس نیارد کشید
نوشتیم نامه سوی مهتران	به پهلو نژادان و جنگاوران
که فرمان داراست فرمان تو	نپیچد کسی سر ز پیمان تو

(همان: ۸۰۲-۸۰۱)

مادر رودابه، برای انجام ازدواج دخترش با زال، خود به نزد سام می رود و از دیگر سو، شوی خود یعنی «مهراب» را نسبت به ازدواج تشویق میکند. او سفیری هو شمند است که کار خود را با کاردانی هر چه تمامتر پیش میبرد.

طبق بند اول ماده ۱۶، «هر مرد و زن بالغی بدون هیچ گونه محدودیتی از حیث نژاد، ملیت و مذهب حق ازدواج و تشکیل خانواده را دارد. مرد و زن در ازدواج، در طول دوره ازدواج و فسخ آن از حقوقی یکسان برخوردارند»

در شاهنامه که بیانگر دورانی طولانی از فرهنگ و تمدن این مرز و بوم است فقط تصویر پیوند پادشاهان و پهلوانان بازتاب دارد و از مراسم و مصایب و شرایط مردم عادی چندان خبری نیست. زنان عادی جزو اموال مرد محسوب می شدند. «چند همسری امری رایج بود و مردان گذشته از زنان عقدی غیر عقدی نیز می گرفتند. کنیزان زر خرید و زنان اسیر نیز بودند که چاکر زن خوانده می شدند. زن می بایست کورکورانه فرمانبردار همسرش باشد، اما زن ایرانی مقامی شامختر از زنان دیگر نواحی شرقی داشت. غالباً زن و مرد را در کودکی به هم نامزد می کردند و به مردان سفارش می شد که در جوانی همسر گزینند. (بنا بر دینکرد در پانزده سالگی). هر چند درباره ازدواج با محارم یا خویدوگس در ایران باستان چون و چراهای بسیاری رفته است، با این همه منابع

ما در این مورد جای تردید باقی نمیگذارند. ادیان دیگر مگر آیین مصریان اینگونه و صلت را زنا می دانستند اما اوستا و آثار دینی پهلوی آن را توصیه میکنند.» (تاریخ فرهنگ و تمدن ایران دوره هخامنشیان، قدیانی: ۱۶۸-۱۶۷)

آثاری از خرید زن در دوره ساسانی وجود داشت بنابراین رسم همسر آینده زن مبلغی معین پول یا کالایی معادل آن به والدین زن می داد لکن بنابر دینکرد « اگر پس از ازدواج معلوم می گردید که زن ارزش مبلغ پرداخت شده را ندارد» یعنی اگر زن نازا بود، این پول می بایست به شوهر پس داده شود... (تاریخ فرهنگ و تمدن ایران دوره هخامنشیان، قدیانی: ۱۷۰-۱۶۹) این امر در شاهنامه به وضوح منعکس شده است. تنها در یکی از اتاقهای حرمسرای انوشیروان، هفتاد کنیزک حضور داشتند: کنیزک بدان حجره هفتاد بود که هر یک به تن سرو آزاد بود (شاهنامه: ۱۰۶۴)

دختران حق انتخاب همسر داشته و جامعه آن روز هم آن را به عنوان یک سنت پسندیده و مقبول پذیرفته بود. شاید آشکارترین ابراز علاقه دختر به پسر در شاهنامه، علاقه مندی شدید منیژه به بیژن و تهمنه نسبت به رستم است. منیژه پیکی را به دنبال بیژن میفرستد. تهمنه نیز نیمه شب همراه کنیزش به سراغ رستم رفته خود را به او معرفی میکند. این زن زیبارو و پاکدامن با شناختی که از کارهای رستم داشت، رستم را بر همسری انتخاب میکند و انتخاب کننده اوست نه رستم. از جمله داستانهای شورانگیز شاهنامه، داستان دو دل داده از دو سرزمین است. یکی از نسل «آژی دهاک» و دیگری از نسل فریدون که عشق و اصرار آن دو این پیوند خجسته را برقرار میکند. حاصل این ازدواج فرخنده جهان پهلوان شاهنامه «رستم» است. اما از این ازدواجهای عاشقانه که بگذریم و حتی لابه لای همین دلدادگیها، ازدواجهای سیاسی فراوانی را شاهدیم که نه به انتخاب و اختیار بلکه بنا به دلایل سیاسی صورت گرفته اند. در داستان بهرام چوبینه هنگامی که بهرام به دست قلون کشته میشود، خاقان با فرستادن نامه به گردیه، خواهر بهرام، از او خواستگاری میکند:

سوی گردیه نامه ای بود جدا	که ای پاکدامن زن پارسا
همه راستی و همه مردمی	سرشستت فزونی و دور از کهی
ز کار تو اندیشه کردم دراز	نشسته خرد با دل من به راز
به از تو ندیدم کسی کدخدای	بیارای ایوان ما را به رای
بدارم تو را هم چو جان و تنم	بکوشم که پیمان تو نشکنم

(همان: ۱۲۸۴)

آنچه از بن مایه های اجتماعی و سنن و آداب حاکم در آن روزگار بر می آید این است که پس از مرگهای ناگهانی یا شکستهای سنگین، معمولاً از همسر پهلوان یا پادشاه کشته شده و یا

خواهر و دخترش بلافاصله خواستگاری شده سعی می کردند با برپایی مراسم عروسی، شادی را به آن دودمان و خانواده برگردانند.

بهرام گور در ازدواجهای متعدّدش معمولاً دختران را از پدرانشان خواستگاری کرده و رضایت آنها را جلب می کرد.

بدو گفت شاه ای سرافراز مرد
نیابی تو داماد بهتر ز من
به من ده تو این هر سه دخترت را
چشیده ز گیتی بسی گرم و سرد
گو شهریاران سر انجمن
به کیوان برافرازم اخترت را
(همان: ۹۶۲)

رعایت تناسب شخصیتی بین پهلوانان و دلیرمردان و شاهزادگان و همسرانشان در شاهنامه بسیار مهم است.

در دوران ساسانی، از نظر حفظ اصالت خون، ازدواج با اقربای نزدیک، خواهر و دختر معمول بوده به عنوان فر ایزدی تلقی میگرددیده است. این موضوع قبل از دوران ساسانی، در داستان سیاوش نیز مشهود است. آنجا که سودابه برای اجرای نقشه خود، به کیکاووس و همچنین خود سیاوش پیشنهاد میدهد که سیاوش به شبستان رفته و از بین خواهران زیباروی خود یکی را به همسری برگزیند:

بدو گفت سودابه گر گفت من
هم از تخم خویشش یکی زن دهم
که فرزندی آرد در جهان
پذیره شود رای را جفت من
نه از نامداران برزن دهم
به دیدار او در میان مهان
ز تخم تو و پاک پیوند تو
مرا دخترانند مانند تو
(همان: ۲۰۷)

بانوانی همچون فرانک، سیندخت، رودابه، تهمنه، گردآفرید و همتران ایشان مورد ستایش او بوده اند. شاعر، تهمنه را اینگونه توصیف کرده و تصویر درخشان او را بر پرده شعرش جاودانگی میبخشد:

روانش خرد بود و تن جان پاک
تو گفستی که بهره ندارد ز خاک
(همان: ۸۳)

یا وصف دلیری شگفتی انگیز «گردآفرید» را در برابر سهراب، از دیدگاه و زبان آن پهلوان، چنین نقش میزند:

بدانست سهراب کاو دخترست
شگفت آمدش، گفت از ایران سپاه
سر و موی او از در افسرست
چنین دختر آید به آوردگاه
(همان: ۱۷۸)

فردوسی، زنان را جز در یکی دو مورد خاص، وفادار به همسر خویش مینمایاند. (فخرالاسلام، ۱۳۸۵: ۵۴) «نگاه محترمانه فردوسی به مهربان یارش که «جفت نیکی شناس» او هم هست، در آغاز داستان بیژن و منیژه چشمگیر است:

پس آنکه بگفت از ز من بشنوی
همت گویم و هم پذیرم سپاس
به شعر آری از دفتر پهلوی
کنون بشنو ای جفت نیکی شناس
(همان: ۴۳۴)

او همچنین فرانک را پاک مغز، خردمند و فرخنده میخواند:
فرانک بدش نام و فرخنده بود
به مهر فریدون دل آگنده بود
(همان: ۲۱)

فرنگیس از زبان پیران این گونه معرفی میشود:
هنرها و دانش ز اندازه بیش
خرد را پرستار دارد به پیش
(همان: ۲۴۱)

سیندخت هوشمندترین شخصیت شاهنامه است. زنی که نه تنها در مقام مادر و همسر که در روابط اجتماعی و سیاسی نیز سفیری موفق است.

جنگجو بودن زنان، در نمونه کامل آن، داستان گرد آفرید و مقابله با سهراب گفتنی است:

زنی بود بر سان گردی سوار
بیوشید درع سواران به جنگ
همیشه به جنگ اندرون نامدار
نبود اندر آن کار جای درنگ
نهان کرد گیسو به زیر زره
به پیش سپاه اندر آمد چو گرد
بزد بر سر ترگ رومی گره
چو رعد خروشان یکی ویله کرد
(همان: ۱۷۷-۱۷۸)

داستان شهر هروم که زنان عهده دار همه امورد، نیز گویای تواناییهای مدیریتی و نظامی زنان است.
ابیاتی که در ادامه خواهند آمد و اگر در انتسابشان به شاهنامه تردید نداشته باشیم، گوشه

دیگری از نظر فردوسی را نسبت به زنان مینمایاند:

همی خواست دیدن در راستی
چون این داستان سر به سر بشنوی
ز کار زن آید همی کاستی
به آید ترا گر بدین نگروی
(همان: ۲۱۴)

رستم هنگامی که از کشته شدن سیاوش، که سودابه عامل اصلی آن بود، باخبر میشود

چنین میگوید:

کسی کاو بود مهتر انجمن
سیاوش ز گفتار زن شد به باد
کفن بهتر او را ز فرمان زن
خجسته زنی کاو ز مادر نژاد
(همان: ۲۷۲)

چنین گفت با مادر اسفندیار
که پیش زنان راز هرگز مگوی
که نیکو زد این داستان هوشیار
چو گویی سخن بازیابی به کوی

مکن هیچ کاری به فرمان زن که هرگز نبینی زنی رای زن
(همان: ۷۱۳)

در نمونه های زیر وجود دختر را مایه ننگ و سر شکستگی و حتی درخور گور و کشتن میدانند، وقتی منیژه به لحاظ شدت علاقه در ترفندی خاص بیژن را بیهوش کرده و به کاخ خود میبرد و نگهبانان کاخ از حضور مردی ایرانی و غریبه باخبر میشوند، جریان را به اطلاع افراسیاب، پدر منیژه میرسانند و وی از کار منیژه شگفت زده و خیره میماند که چرا دخترش با این کار حیثیت و آبروی خانواده را میبرد و نیز از ایرانیان شوی برگزیده که موجب شکست خانواده و دودمان افراسیاب است. در حالی که از جریان شدیداً متأثر و ناراحت است، در ملامت و مذمت دخترش چنین میگوید:

که را از پس پرده دختر بود اگر تاج دارد بداختر بود
(همان: ۴۴۰)

در داستان اظهار علاقه رودابه به زال، از زبان پدرش مهرباب خطاب به همسرش سیندخت چنین میخوانیم:

مرا گفت چون دختر آمد پدید بیایستش اندر زمان سر برید
(همان: ۷۸)

در داستان گشتاسب و مهرباب و اظهار علاقه کتابون دختر مهرباب نسبت به گشتاسب، پدر کتابون در اعتراض به پیوند دخترش با او چنین میگوید:

چنین داد پاسخ که دختر مباد که از پرده عیب آورد بر نژاد
اگر من سپارم بدو دخترم به ننگ اندرون پست گردد سرم
هم او را و آنرا که او برگزید به کاخ اندرون سر ببايد برید
(همان: ۶۲۸)

در ازدواج دختران یمنی با پسران فریدون نیز به چنین مضمونی برمیخوریم:
به اختر کس آن دان که دخترش نیست چو دختر بود روشن اخترش نیست
(همان: ۳۵)

اگرچه، بعد از چند بیت، باز صدای منصفانه فردوسی را میشنویم که:
چو فرزند را باشد آئین و فر گرامی به دل بر، چه ماده چه نر
(همان: ۳۵)

نگاه عمومی جامعه، زن خوب را زنی میداند که شوهر از او راضی و خندان باشد:
بهین زنان جهان آن بود کز او شوی همواره خندان بود
(همان: ۱۰۰۵)

و نیز زن را در ردیف خوراک و پوشاک و مسکن، یکی از نیازهای مردان قرار میدهد:
چنان دان که چاره نباشد ز جفت ز پوشیدن و خورد و جای خفت
(همان: ۱۰۵۶)

از نظر خود زنان نیز، ویژگی زن آرمانی سه مورد است: حجاب، پسرزایی و زیبایی. چنانکه شیرین میگوید:

به سه چیز باشد زنان را بهی که باشند زیبای گاه مهی
یکی آن که با شرم و با خواسته ست که جفتش بدو خانه آراستست
دگر آنکه فرخ پسر زاید او ز شوی خجسته بیفزاید او
سه دیگر که بالا و رویش بود به پوشیدگی نیز مویش بود
(همان: ۱۳۳۶)

و یا در داستان نوشزاد با کسری، از زبان فردوسی میشنویم:

خردمند و هشیار و با رای و شرم سخن گفتنش خوب و آوای نرم
(همان: ۱۰۵۶)

در شاهنامه در کنار نمایش زنان خردمند، پسندیده و محبوبی که نقشی آفریننده، زاینده و حیات بخش دارند، زنانی دیده میشوند که نماد پلیدی، آلودگی و خرد اهریمنی اند و مسیب جنگ، خونریزی، مرگ و ویرانگری میشوند. این زنان که بیشتر نقش گمراه کردن مردان به خصوص شهریاران، شاهزادگان و قهرمانان را برعهده دارند، باز نمود و تکرار عقلانیت و منطقیتر «جه یا جهی» در اساطیر کهن ایرانی میباشند، از اینرو پیشینه ظهور و حضور آنان به روزگار دیرین اسطوره ها باز میگردد. در ابتدای داستان سودابه زنی زیبا، باخرد و مهربان توصیف میشود که در تمام مدت بند به کاووس یاری میرساند و پس از ازدواج با وی شهبانوی ایران و نامادری شاهزاده سیاوش میشود. اما در نهایت پا از حریم عفت فراتر نهاده و به سیاوش ابراز عشق میکند و در پی ناکامی با تهمت زدن درصدد بدنامی او بر می آید. این عشق ممنوعه پایانی جز مرگ و رسوایی برای سودابه و جوانمرگ شدن غریبانه سیاوش ندارد.

نمونه دیگری از زنان منفی و فریبکار شاهنامه، در خوان چهارم رستم و اسفندیار دیده میشود. در این ماجراها زنان اهریمنی با پیکرگردانی اسطوره ای به شکل زیبارویانی جوان بر سر راه قهرمانان ظاهر میشوند و سعی در فریفتن آنها دارند.

مورد دیگری که زن و زنانگی او در شاهنامه، اهریمنی، ویرانگر و کشنده است، در نبرد سهمگین ایرانیان با ارجاسپ تورانی ظاهر می شود. وقتی زیر خردمند به نبرد می آید هیچ تورانی جرات همبردی با او را ندارد، ارجاسپ اهریمنی چاره ای میاندیشید و نتیجه این بدسگالی فریفتن مردان نامخواه سپاه با وعده دادن دختر به آنهاست. در این نبرد دختران فریبنده ارجاسپ به

مباشرت بیدرفش در مرگ زیر خردمند شریک میشوند. در این ماجرا عنصر زنانه حتی بدون حضور زن، با نقش فریبندگی و مرگ ظاهر میشود و موجب مرگ زیر میگردد.

به طور کلی زنان در دوره های مختلف و با توجه به مذاهب و پادشاهان و عقایدی که در هر دوره حاکم بوده وضعی متفاوت داشته اند. آنان گاهی مانند مردان وارد کار سیاست می شده اند، جنگاور و سوارکاری ماهر بودند، در عشق و ازدواج پیشقدم شده و حضور فعال داشته اند و گاه مورد انتخاب قرار می گرفتند.

شخصیتهای مثبت یا منفی شاهنامه در نکوهش زنان، آنها را مایه ننگ، شوم، سزاوار کفن و کشته شدن، ضعیف، بدعهد، ناتوان در حفظ امانت و راز و... مینامند. ستودن زنان به خاطر داشتن صفاتی چون خردمندی، زیبایی، سعی در راضی نگه داشتن همسر، پسر زایی، شجاعت، سخن وری، حیا، وفاداری و... میباشد.

این تضاد و تعارض هرگز پایانی نداشته و ندارد. فضای مرد سالارانه خاص دوران قدیم و میدان دادنهای دینی از یکسو و درخشش زن علی رغم همه فشارها و سایه سازیها، شاعران را به دوگانگی در عقیده و ابراز نظر در مورد آنان کشانده است. دوگانگی و تلونی که در طی قرون ادامه یافته و تا روزگار ما ادامه داشته است.

۲-۳- آزادی عقیده و دین

طبق ماده ۱۸، «هر انسانی محق به داشتن آزادی اندیشه، وجدان و دین است؛ این حق شامل آزادی دگراندیشی، تغییر مذهب (دین) و آزادی علنی کردن آئین و ابراز عقیده، چه به صورت تنها، چه به صورت جمعی یا به اتفاق دیگران، در قالب آموزش، اجرای مناسک، عبادت و دیده بانی آن در محیط عمومی و یا خصوصی است.»

در شاهنامه با یک بینش دینی واحد روبه رو نیستیم، بلکه مطابق با واقعیت تاریخی، چند بینش دینی در تقابل با یکدیگرند: بینش دینی زردشتی، بودایی، یهودی، مسیحی و اسلامی از یکسو، یکتاپرستی و دهرگرایی از سوی دیگر، تسامح و تعصب دینی از یکسو و تشیع سراینده از سوی دیگر.

«از خصایص و ممیزات پادشاهان هخامنشی و اشکانی و ایرانیانی که در عصر ایشان می زیستند به طور عموم دارا بودن روح تساهل مذهبی و آزاد گذاشتن پیروان ادیان مختلف و احترام به آرا و عادات ملل دیگر میباشد... برای تمجید این پادشاهانی که با صدق و صفا و متقی بودند هر چند اغلب به حکم ضرورت بیرحمی می نمودند، باید افزود که فرمانهای ایشان گواه تساهل واسع نسبت به عقاید و اعمال دینی مردم کشورهای تابع آنان است. در بهترین زمان آبادانی خود، شاهنشاهی ایران، چون امپراطوری روم پس از آن حاوی دینیهایی به غایت متنوع بود و تمام تابعان این شاهنشاهی از هندیان و آشوریان و بابلیان و یهودیان و مصریان، با آرامش در زیر حمایت قوانینی عاقلانه و پدران زندگی می کردند.» (تاریخ فرهنگ و تمدن ایران دوره هخامنشیان، قدیانی: ۱۹۴)

در زمان خسرو پرویز، با آنکه خود او تعصب دینی نداشت، چند جا دین زردشت بر ادیان دیگر برتر شمرده شده است. به ویژه از اینکه مسیحیان مسیح را خدا و پسر خدا میدانند، شدیداً انتقاد شده و یا آمده است که دینی را که پیغمبرش به دست جهودی کشته شود، نباید ستود. خسرو پرویز همین که قدرتش استوار شد، نه تنها درخواست قیصر را در پس دادن صلیب (که در سال ۶۱۴ م در جنگ بیت المقدس به دست سپاه ایران افتاده بود) رد میکند، بلکه به مسیحیت میتازد و صلیب مقدس را «چوبی پوده» و «چوب خشک تبه گشته» میخواند، ولی شخص مسیح را کمابیش میستاید و او را، برعکس رومیان بیدادگر و خونریز، درویشی کوشنده مینامد. همچنین یهودیان در برخی جاها، از جمله در داستان «لنیک آبکش» و داستان «مهبود و زروان» مردمی خسیس و آزمند و جادو معرفی شده اند. بینش دینی شاهنامه میان دو قطب خداپرستی و دهری گری از یک سو و دو قطب تسامح و تعصب از سوی دیگر در جریان است. در حالی که در مورد نخستین ما با زیربنای تفکر ایرانی و نفوذ مذهب زروانی سر و کار داریم. تضاد دوم کاملاً مطابق با واقعیت تاریخی است که در زمان برخی پادشاهان همچون کیقباد، انوشروان، یزدگرد بزه‌گر و هرمزد تسامح دینی بیشتری معمول بود و در زمان برخی پادشاهان تعصب دینی بر تسامح غلبه داشت.

دین مانی به عنوان یک دین مسالمت‌جو، به دور از خشونت ورزی و با رویکردی فرهنگی و هنری که همزبانی و همبستگی همه مردم و ادیان را در سر داشت و جنبش مزدک که به دنبال اصلاحات اجتماعی و اقتصادی بود، به فجیعترین شکل ممکن سرکوب شدند. مانی را پس از یک دادگاه تفتیش عقاید پوست کنند و پوست او را از کاه انباشتند و از دروازه شهر آویختند. مانویان به فرمان موبد کرتیر (پیشوای زرتشتیان و بنیانگذار دین زرتشتی) قتل‌عام شدند. البته در قسمت تاریخی شاهنامه، روایت پیدایش مانی و آمدن او به دربار ساسانیان، تفاوت‌های چشمگیری با پژوهش‌های تاریخی دارد.

به فرمان خسرو انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ میلادی)، مزدک و صدهزار نفر از مزدکیان را زنده به گور کردند. قباد ابتدا به مزدک علاقه‌مند بود، اما در ادامه از عقائد وی متنفر شد، لذا مزدک را در اختیار انوشیروان قرار داد تا او و پیروانش را از صفحه روزگار محو کند.

بدان راه بد نامور صدهزار	به فرزند گفت آن زمان شهریار
که با این سران هرچه خواهی بکن	ازین پس ز مزدک مگردان سخن
به درگاه کسری یکی باغ بود	که دیوار او برتر از راغ بود
بکشندشان هم به سان درخت	ز بر پای و زیرش سر آگنده ساخت

(شاهنامه: ۱۰۳۴)

بنا بر متون تاریخی پس از قتل عام مزدکیان، موبدان زرتشتی کتابها و کتابخانه‌های مزدکی را نیز به آتش کشیدند، تا هرگونه آگاهی و دانشی که به مزدک و آیین وی مربوط بوده نابود گردد. موبدان پس از این کتابسوزی، هر چه توانستند در تحریف و ناپسند جلوه دادن آموزه‌های مزدک کوشیدند.

در کل میتوان چنین نتیجه گرفت که آزادی اندیشه و عقیده بین مردم وجود نداشته است. مردم از عقیده و مذهبی پیروی می کردند که حاکمان و بزرگان تحمیل می کردند. حق انتخاب راه و روش زندگی و دین به پادشاهان، بزرگان و مردان متعلق بود. هر دین جدید برای بقا و رواج احتیاج به تایید پادشاهان و بزرگان داشت و گرنه چون شعله ای ضعیف در تاریکی از بین می رفت. حاکمان و بزرگان نیز جز در مواردی اندک معمولاً عقاید مخالف عقیده خود را و در کل هر بینش جدیدی را رد کرده و بدینی می دانستند.

امیران سامانی با آزادمنشی و تسامح به ملل و مذاهب مختلف می نگرستند. چنانکه در دربار آنان پیروان ادیان و مذاهب به آزادی زندگی و کار می کردند و هیچکس در دوران سامانیان با سختگیریهایی که در دوران غزنویان و سلجوقیان پدید آمد، روبه رو نگردید. اشاراتی قابل توجه در شعر منوچهری به مفاهیم دینی و اعتقادی نمیتوان یافت. در اشعار ابو سعید ابوالخیر، میتوان تسامح خاص عارفانه را یافت که انسانها را به شرط عشق، مجاز به داشتن هر عقیده و مسلکی می دانند:

آنرا که قضا ز خیل عشاق نوشت
آزاد ز مسجدست و فارغ ز کنشت
دیوانه عشق را چه هجران و چه وصل
از خویش گذشته را چه دوزخ چه بهشت
(ابوسعید ابوالخیر: ۶۹)

در ابیات زیر منوچهری در اشاره به ادیان رایج آن دوره، همه را به خوشباشی دعوت میکند و به صورت ضمنی عصاره ادیان را دل خوش میداند:

به فال نیک و به روز مبارک شنید
نپیدگیر و مده روزگار نیک به بد
به دین موسی امروز خوشترست نبید
بخور موافقتش را نبید نو شنید
اگر توانی یکشنبه از صبحی کن
کجا صبحی نیکو بود به یکشنبه بد
طریق و مذهب عیسی به باده خوشناب
نگاهداری و مزین بخت خویش را به لگد
به روزگار دوشنبه نبید خور به نشاط
به رسم موبد پیشین و موبدان موبد
بگیر روز سهشنبه به دست باده ناب
چهارشنبه که روز بلاست باده بخور
به ساتگینی می خور به عافیت گذرد
به پنجشنبه که روز خمار می زدگیست
چو تلخ باده خوری راحتت فزاید خود
پس از نماز دگر روزگار آدینه
نبید خور که گناهان عفو کند ایزد
(منوچهری: ۲۱)

فرخی گاهی برای خوشایند ممدوح به حمایت دین و خلافت عرب پرداخته به بیدینان،

قرمطیان و هرکه مخالف مذهب و دین ممدوح بود، بد گفته و به غارت و قتل ایشان تحریض می کرد:

تا در عوض عمر که بدهی ز پی دین
در مصر کنند قرمطیان را همه بر دار
کم کن به قوی بازوی او قرمطیان را
چونانکه به شمشیرش کم کردی کفار
(فرخی: ۸۲)

در مدح خواجه ابوبکر حصیری، او را به عادت و رسم قرمطی کشی تحریض میکند:
مرد بیدین را از هییت تو هس برود گر میان تو و او باد یه باشد هس-تاد
جاودان زی و همین رسم و همین عادت دار خانه قرمطیان را بفکن لاد از لاد
(همان: ۴۶)

یا در ذکر وفات سلطان محمود و رثای او اظهار تاسف میکند که کشورهای همسایه و

پیروان سایر ادیان دیگر از کشت و کشتار و ویرانی در امان خواهند ماند:

آه و دردا که کنون قرمطیان شاد شوند ایمنی یابند از سنگ پراکنده و دار
آه و دردا که کنون قیصر رومی برهد از تکاپوی بر آوردن برج و دیوار
آه و دردا که کنون برهمنان همه هند جای سازند بتان را دگر از نو به بهار
(همان: ۹۱)

جایی دیگر، در مدح محمود، کشتن قرمطیان را وظیفه ای میدانند که از طرف خداوند به

او محول شده است:

ایزد از جمله شاهان زمانه به تو کرد قرمطی کشتن و برداشتن رسم محال
(همان: ۲۱۴)

در شعر زیر، از قتل و غارت اندک ناراضی است و آرزوی کشتن هزاران نفر را دارد:

ری را بهانه نیست، ببا ید گرفت پس وقت است اگر به جنگ سوی ری کشد عنان
اینجا همی یگان و دوگان قرمطی کشد زینان به ری هزار بیابد به یک زمان
(فرخی: ۲۶۴)

دقیقی در گشتاسب نامه با سرودن اشعار زیر به تعصبات دینی اسفندیار و خاندانش اشاره

میکند. جزای داشتن دینی غیر از دین مورد تایید پادشاهان، مجازات سنگینی در پی خواهد داشت:

همان چون بگفت این سخن شهریار زریر سپهدار و اسفندیار
کشیدند شمشیر و گفتند اگر کسی باشد اندر جهان سر به سر
که نپسندد او را به دین آوری سر اندر نیارد به فرمانبری
نیاید به درگاه فرخنده شاه نبندد میان پیش رخشنده گاه
نگیرد ازو راه و دین بهی مرین دین به را نباشد رهی
به شمشیر جان از تنش بر کنیم سرش را به دار برین بر کنیم
(دقیقی: ۵۷)

ناصر خسرو شاعری است که در آغاز با دگر اندیشی، از رسوم و اعتقادات ارثی و رایج در

زمان خود سرباز زد و به دنبال کشف حقیقت به مباحثه با بسیاری از صاحب نظران و معتقدان ادیان
مختلف پرداخت و بار سفری طولانی را تحمل کرد تا در نهایت در سرزمین مصر گمشده خود را در

مذهب اسماعیلی یافت. او هنگامی که با لقب «حجت» به خراسان برگشت فرد متعصبی شده بود که با شمشیر شعر و سخن هر مخالفی را از دم تیغ میگذراند. ناصر خسرو پس از بازگشت به زادگاه خود با تعصب هر چه تمامتر به ترویج مذهب نوینش پرداخت و هر کسی را که در جبهه مخالف قرار داشت تکفیر کرد و در نهایت در راه اعتقادات خود مجبور به جلای وطن و ترک خانمان شد.

این تعصب به صورت کاملاً بارز در آثار او متجلی است. شاعر دل‌باخته مذهب اسماعیلی، در مواجهه با اهل سنت اختیار از کف میدهد و به یک باره به انکارشان پرداخته با بدترین القاب آنان را خطاب قرار میدهد. او در مواجهه با پیروان سایر مذاهب اسلامی، نه تنها حکیمی منعطف و منطقی مدار نیست بلکه دینداری سرسخت است که افکار مخالف را تاب نمیآورد، مخالف کیش خود را ناصبی مینامد و او را سزاوار افسار و دار میدانند:

ناصری شوم را سر از در دار است	تا نهد سر به خط طاعت او بر
حکمت حجت بخار و دود شخار است	ناصری شوم را به مغز سراندر
از در این شعر، بل سزای فسار است	نیست سر پر فساد ناصبی شوم

(همان: ۱۵۷)

حجت خراسان علاوه بر اینکه به صورت کلی به رد مخالفان خود میپردازد به نقد عقاید و افکار آنان نیز میپردازد. البته این نقد منطقی و صادقانه نیست بلکه کاملاً مغرضانه است و در واقع از همان آغاز افکار و عقاید مخالفان هر چه باشد مطرود و منفور است و خارج از اصولی که ناصر خسرو بدان معتقد است. از آنجا که دیگر مذاهب اسلامی را قبول ندارد، بزرگان آن مذاهب را بدعت گذارانی میدانند که از روی فسق و فساد فتوی میدهند و از نظر شاعر باید کشته شوند! بلایی که آنان بر سر دین آورده اند از یغماگری دشمنان نیز بدتر است:

آن که بر فسق تو را رخصت داده است و جواز	سوی من شاید اگر سرش بکوبی به جواز
نیم از آن کاین ها بر دین محمد کرد ند	گر ظفر یابد بر ما نکند ترک طراز

(همان: ۲۸۳)

سایر ادیان را نیز نقد میکند. او برای روزه داری و امساک برهمنان ارزشی قائل نیست و برهمن را که حکیمی است نزد هندوان، جاهلی بیش نمیداند:

نیابد فضل و مزد روزه داران	برهمن، گر چه چون روزه ست الکن
سوی من جاهلست، ار چه حکیمست	به نزد عامه هندوی برهمن

(همان: ۴۲۰)

همچو کرباسی که از یک نیمه زو الیاس را	کر ته آید وز دگر نیمه یهودی را کفن
---------------------------------------	------------------------------------

(همان: ۳۹۷)

علی رغم تندروی ها، گاه او را برای تحمّل اندیشه‌های مخالف و معارض، دارای آمادگی و اهل مسالمت و ملامت مییابیم. آنجایی که منصفانه تأکید میکند که هر قوم و امتی شیفته باورها، ارزشها و سنتهای مقبول و مطلوب خویش است و خود را محق و دلایل خود را قوی و معتبر میدانند بدون این که برای اقوام و پیروان سایر کیشها هم، چنین امتیازی قائل باشد. گوئی نه از زبان ناصر خسرو بلکه از فرد دیگری میشنویم که:

گر زی تو قول ترسا مجهول است معروف نیست قول تو زی ترسا
او بر دوشنبه و تو برآدینه تو لیل قدر داری و او یلدا
(همان: ۱۳۸)

معتقد است فرد یهودی نیز حسن ظنی نسبت به سایر ادیان ندارد:

جهود را چه نکوهی که تو به سوی جهود بسی نغامتری زان که سوی توست جهود
(همان: ۱۸۹)

در جایی دیگر ناصر خسرو از تفاخر ناموجه بعضی افراد بر پیروان حضرت مسیح انتقاد میکند:

فضل تو چیست بنگر بر ترسا از سر هوس برون کن و سودا را
تو مؤمنی گرفته محمد را او کافر و گرفته مسیحا را
ایشان پیمبران و رفیقانند چون دشمنی تو بیهده ترسا را
بشناس امام و مسجد را قسیس را نکوه و چلیپا را
حجت به عقل گوی و مکن در دل با خلق، خیره جنگ و معادا را
(همان: ۱۲۹)

آن چه زیر روز و شب باشد نباشد یک نهاد راه از اینجا گم شده است، ای عاقلان بر مانوی
(همان: ۴۹۳)

یا در این ابیات که یادآور ضرب المثل «عیسی به دین خود، موسی به دین خود» است، از

معارض میخواهد دست از سر او بردارد:

بلخ تو را دادم و یمگان به من این دره خشک و جبال و تلال
چون ز تو من بازگسستم ز من بگسل و کو تاه کن این قیل و قال
از پس آن کس که تو خواهی برو نیست مرا با تو جدال و مقال
(همان: ۳۲۴)

در ابیات کم نظیری مانند ابیات زیر اعلام میدارد که لجاجی با بوبکر و عمر ندارد و

اینگونه اختلافات را کار عامه میدانند! شاعر برخلاف اعتقاد غالبش در این بیتها، تنها طریق را ستین را طریق پیغمبر میدانند و بدون اینکه اشاره مستقیمی به مذهب خود کند، هواداران بقیه مذاهب را مذمت میکند:

هیچ با بوبکر و با عمر لجاج
کار عامه است اینچنین ترفندها
آن همی گوید که سلمان بود امام
اینت گوید مذهب نعمان به است
گر بخرم هیچ کس را از گزاف
مر مرا راه پیغمبر شناس
چند پرسسی «بر طریق کیستی؟»

نیست امروز و نه روز محشرم
نازموده خیره خیره مشکرم
وین همی گوید که من با عمرم
وانت گوید شافعی را چاکرم
همچو ایشان لامحاله من خرم
شاعرم مشناس اگرچه شاعرم
بر طریق و ملت پیغمبرم
(همان: ۳۵۶)

در ابیات زیر زرتشتیان را به خاطر داشتن علم بی عمل مینکوهد و به عمل کردن به دانسته ها سفارش میکند:

ای خواننده کتاب زند و پازند
دل پر ز فضول و زند بر لب
از فعل منافقی و بی پاک
در فعل به فضل شو بیغزای
پندم چه دهی؟ نخست خود را
چون خود نکنی چنان که گویی

زین خواندن زند تا کی و چند
زردشت چنین نوشت در زند؟
وز قول حکیمی و خردمند
وز قول رو اندکی برو رند
محکم کمری زبند بر بند
پند تو دروغ بود و ترفند
(همان: ۱۸۸)

در موارد زیادی نیز، برای تبیین موازین اخلاقی مورد نظر خود از سایر ادیان استفاده میکند برای مثال:

کز بدی ها خود بپیچد بد کنش

آن نیشتستند در استا و زند
(همان: ۲۱۵)

کافر هر کسی است که اعتقاد و دینی غیر از دین شاعر و ممدوحش داشته باشد و چنین فردی سزاوار مرگ است. انوری در صفت بغداد و مدح ملک الامرا قطب الدین مودود شاه چنین میسراید:
ز بان تیغ تو پیوسته در دهان عدو
سنان رمح تو همواره در دل کافر
(انوری: ۲۱۸)

می ببايد که کند مستی و بیدار کند
ما بسازیم یکی مجلس امروزین روز
بنشینیم همه عاشق و معشوق به هم

چه مویزی و چه انگوری ای نیک حبیب
چون برون آید از مسجد آدینه رقیب
نه ملامت گر ما را و نه نظاره رقیب
(منوچهری: ۸)

خروج از دین اسلام ارتداد نامیده میشود و فرد مرتدد مستحق کشته شدن است. بیشتر شاعران این کافران و خارج شدگان از دین را دارای هیچ حقی نمیدانند و کشتنشان را مباح می شمارند:

و آنانکه مفسدان جهانند و مرتدان
مر مهترانشان را زنده کنی به گور

از ملت محمد و توحید کردگار
مر کهترانشان را زنده کنی به دار

سالار خازیان را با خیل و با خدم
کردی همه نگون و نگونبخت و خاکسار
تا بر کسی نگرفته باشد خدای خشم
پیش تو ناید و نکند با تو چار چار
(منوچهری: ۴۰-۴۱)

نتیجه:

اعلامیه جهانی حقوق بشر، آمیزه‌ای از ظلم ستیزی، عدالت‌طلبی، برادری، برابری و مساوات و نیز آسانگیری است. بر اساس آنچه اشعار این دوران ارائه می‌دهد، تئوریه‌ها در بیشتر زمینه‌ها قوی و انسانی و مطابق با معیارهای امروزی و جهانی حقوق بشر هستند اما در عمل عدول از آنها بسیار بوده است. در این آثار به کرات دادگری پادشاهان و مردم داریشان ستوده شده است و از ظلم و زور برحذر داشته شده اند با وجود این شاهد ظلمها و جنایات بسیاری هستیم که در لابه لای اشعار به چشم می‌خورند. آزادی بیان جز در بین افراد با نفوذ و دارای جایگاه اجتماعی بالا و مطمئن مشاهده نمی‌شود. پادشاهان فقط سخنان خو شایند را بر می‌تابیدند. اصولاً شاعران دوره مورد نظر بیشتر مداح هستند یعنی چیزی جز خوشایند ممدوح نمی‌سرایند. معدود شاعرانی هم که آزادانه عقاید خود را بیان می‌دارند از دربارها دور هستند، مورد تعقیب و شکنجه قرار گرفته و محرومیت‌های زیادی را تجربه می‌کنند. ناصر خسرو نمونه بارز چنین شاعرانی است که به خاطر بیان صریح و مخالفت با عقاید دستگاه حاکم، تبعید می‌شود. در میان شاعران این دوره، سنایی مواردی را انعکاس می‌دهد که زنان پیر در مقابل پادشاهان به اعتراض و اندرز پرداخته اند.

با وجود تسامح نسبی سامانیان و با توجه به تعصب شدید در دوران غزنوی اکثر شاعران موافق با مذهب و عقیده حاکم، شاعری کرده اند. عقاید مردم جامعه مشترک بود. دین و رسم و رسوم نسل به نسل منتقل می‌شد. هر رسم جدیدی سنت شکنی محسوب شده پس زده می‌شد و هر عقیده مخالف باورهای جامعه، بددینی شمرده شده بدترین مجازات‌ها را در پی داشت. تغییر دین و عقیده تنها در مواردی امکان داشت و همه پذیر می‌شد که پادشاهان آن را بپذیرند. اصولاً در دنیای قدیم فرصتی برای آزادانه اندیشیدن فراهم نیست. مردم عادی درگیر نیازهای اولیه هستند. کار اندیشیدن و انتخاب راه و روش زندگی و بهتر زیستن به عهده عده‌ای خاص گذاشته شده و مردم مجبور به اطاعت از عقاید و اندیشه‌های آنان هستند.

در کتاب بزرگ شاهنامه، زنان چه مثبت و چه منفی، از نقش‌های پویایی برخوردارند. آنان در حکومت و سیاست، رزم و بزم، عشق و ازدواج و ... حضور پر رنگی دارند. با صفاتی چون زیبایی، خرد، عشق، وفاداری، درایت، سخندانی و ... ستوده شده اند. بر اساس آن چه امروز حقوق زنان نامیده می‌شود زنان ایرانی و زنانی که در شاهنامه حضور دارند از آزادی انتخاب همسر برخوردار بودند و در مواردی حضانت و نگهداری فرزند را به عهده می‌گرفتند آنان می‌توانستند دارای مال و ثروت باشند، موقعیت اجتماعی و سیاسی داشته باشند و در فعالیتهای مختلف شرکت کنند. در کنار این نگاه آرمانی فردوسی، سایه نگاهی تحقیر آمیز و دیرپا نیز سنگینی میکند. نگاهی که زن را عامل بدبختی و نحوس، سرافکندگی و ... میداند. شخصیت‌های شاهنامه در مواقع خشم و استیصال زنان را نکوهش می‌کنند.

در دوران مورد بررسی در این مقاله، مردان هنوز به انسجام فکری در مورد زنان نرسیده اند. نگاه حاکم آن دوران، نگاهی سنتی است که زن را در پستوی اندیشه و زندگی مخفی میکند. حتی در مقام عشق و معاشقه نیز حضور زنان بسیار کم رنگ است. زنان، عیال محسوب میشوند. کمتر شعری است که زن را بستاید و اگر زنانی ستوده میشوند معمولاً آنانی هستند که دور از دسترسند. یعنی یا زنان مذهبی اند که سالهای پیش می زیسته اند و یا زنان دربار نشینی هستند که ممدوحانی سخاوتمند و متفاوت با زنان عادی جامعه اند. در اشعار شاعرانی چون سنایی و ناصر خسرو به تضاد و تناقضی بی پایان در مورد زن برمیخوریم. زن در افکار و اشعار آنان، بلا تکلیفی بی پایانی دارد. در کل زنان در شعر شاعران سبک خراسانی به قدری کم رنگ هستند که نمی توان جایگاه و حقوق آنان را به خوبی بررسی کرد.

منابع:

- ۱- قرآن مجید.
- ۲- استاد شاعران، رودکی. امامی، نصرالله. (۱۳۷۳). تهران. انتشارات جامی.
- ۳- تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی. اشپولر، برتولد. (۱۳۸۶). جلد اول. ترجمه جواد فلاطوری. چاپ هفتم. تهران. انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۴- تاریخ فرهنگ و تمدن ایران دوره هخامنشیان. قدیانی، عباس. (۱۳۸۴). چاپ دوم. تهران. فرهنگ مکتوب.
- ۵- حقوق بشر و حقوق بشردوستانه. قربان نیا، ناصر. (۱۳۸۷). چاپ اول. تهران. نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- ۶- متن کامل شاهنامه فردوسی. فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۶). چاپ مسکو. چاپ دوم. تهران. انتشارات قطره.
- ۷- دیوان اشعار ناصر خسرو قبادیانی. تقوی، نصرالله. (۱۳۸۰). چاپ دوم. تهران. انتشارات معین.
- ۸- دیوان انوری. مدرس رضوی، محمد تقی. (۱۳۷۶). چاپ چهارم. تهران. انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۹- دیوان حکیم فرخی سیستانی. دبیرسیاقی، محمد. (۱۳۶۳). چاپ سوم. تهران. انتشارات زوار.
- ۱۰- دیوان دقیقی توسی. شریعت، محمد جواد. (۱۳۷۰). تهران. انتشارات اساطیر.
- ۱۱- دیوان منوچهری دامغانی. دبیرسیاقی، محمود. (۱۳۷۰). چاپ اول. تهران. انتشارات زوار.
- ۱۲- زن در آینه شعر فارسی. جودی نعمتی، اکرم. فصلنامه مطالعات راهبردی زنان. سال هفتم. شماره ۲۴ تابستان ۸۲. ص. ۲۹۵
- ۱۳- سبک شناسی شعر. شمیسا، سیروس. (۱۳۷۸). چاپ چهارم. تهران. انتشارات فردوس
- ۱۴- کلیات دیوان امیرمعزی. قنبری، محمدرضا. (۱۳۸۵). چاپ اول. تهران. انتشارات زوار.
- ۱۵- گزینة اشعار کسایی مروزی. شعار، جعفر. (۱۳۷۰). چاپ اول. تهران. نشر قطره.
- ۱۶- گرشاسب نامه اسدی توسی. یغمایی، حبیب. (۱۳۵۴). چاپ دوم. تهران. انتشارات مروی.
- ۱۷- ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی. محجوب، محمد جعفر. (۱۳۳۷). تهران. انتشارات اندیشه